

جاسوسی به نام غفور سنا (" پولاد ")
این آموزش دیده در دستگاه "اکسا"، "کام" و "خاد"
آیا واقعاً به استخبارات غرب هم پیوسته ؟

برگ (۴)

کبیر توخی

۳۱ سپتمبر ۲۰۱۳

یکی از شگرد های جواسیس به خاطر محق نشان دادن خودشان در مسایل ، به خصوص مسایلی که زمینه رویش شک علیه آنان را فراهم می سازد ، یا باخونسردی و بی تفاوتی و یا با هیجان و حالت عصبیت دروغین و یا واقعاً به دروغ متوصل شدن می باشد . داکتر غفورثنا = سنا ، این جاسوس پنهان شده زیر نام مستعار "پولاد" ، همچنان به کار و بار حرفه جاسوسی طور معروف از قدیم الایام وارد بوده همیشه گلو پاره می کند و در نوشته تاریخ ۳۰ جولای ۲۰۱۳ اش [اتهامات دروغین وتوطئه های خاینانه..] قسمت (۲) با خشم داد می کشد:

« کبیرتوخی درصفحه سوم توطئه نامه اش مرا متهم کرده است که شهدای "ساوو" را بدون کاربرد کلمه " زنده یاد" و "شهید" نام می برم وهمچنین مدعی شده است که گویا من از رهبران جنبش " نفرت " دارم! ازاینکه دروغگوئی مانند اپورتونیسیم درسرشت کبیرتوخی عجین بوده، روشن است. درحالیکه اسناد مادرجنبش انقلابی پرولتری کشوروجود دارند که زمانی نام شهدای جنبش انقلابی را برده ام کلمه "شهید" ویا فقید را برای آنها بکاربرده ام ونسبت عبارت " نفرت داشتن از رهبران جنبش " برمن ازطرف کبیرتوخی بسیاربیشرمانه است »

حال ببینیم این جاسوس که از مدتی بدینطرف مشت پوشیده اش را باز نمودیم و افشایش کردیم (وی این ضربه کشنده را از جانب من می داند) در بخش دوم نوشته اش به نام « صدماتی که انواع رویزیونیسم و اپورتونیسیم ... » (بخش دوم) صفحه ۷ و ۸ تحت عنوان " سازمان انقلابی وطن پرستان واقعی ساوو " پاراگراف ۴ ص ۸ شروع سطر) چطور نوشته و چگونه به شهدای ساوو توهین کرده ... : [هرگاه متقلب رسوا مانند اهانت و توهینی که خود به محترمه خانم خودش (پ) نموده و بعداً با بی شرمی آنرا از سایتش برداشت ، این بی حرمتی را هم با همان شیوه با اضافه نمودن یک " زنده یاد" به نوشته نشر شده اش گویا تلافی نماید و چنین بی حرمتی را که ناشی از تضاد نهاد های

زندانی و شکنجه و تحقیق و اعدام خون و خیانت " اکسا " ، " کام " و خاد می باشد که این جاسوس پرنجه شده همین نهاد های استخباراتی است ؛ از نوشته اش بردارد ، که در آنصورت رفقاء اصل آن را با خود دارند در صورت لزوم همان نوشته پی دی اف شده اش را بازتاب خواهیم داد [

« "ساوو" توسط دولت مزدور روسی مورد ضربت قرار گرفت و چندین تن از کدر های مرکزی آن توسط رژیم سفاک خلقی پرچی ها و سوسیال امپریالیستهای فاشیست روسی به جوخه های اعدام سپرده شد ند از جمله (سید بشیر بهمن و مسجدی) و چندین تن دیگر از اعضای آن برای مدت طولانی زندانی شدند »

زمانی که یک جاسوس فرومایه و همه چیز فروخته مثل داکتر " پولاد " و یا هموندش صادق ظفر پنهان شده زیر نام های مستعار " پولادگر " ، د. شفق ، علینگار و نام های دیگر و یاهر فردی دیگری که ادعای کمونیست بودن و ارتباط داشتن با جنبش انقلابی کشور را ملا گونه تسبیح می اندازند ؛ هر گاه بدون کار برد " زنده یاد " یا " شهید " و یا نام رهبران و شهدای جنبش انقلابی کشور را ببرد ، این مفهوم توهین را در اذهان خواننده تداعی می کند ، نه چیزی دیگر.

این ملا نقطی رویونیست الاصل شوت شده از جانب اکسای تره کی در میان سازمان اخگر که پشتوانه به اصطلاح " ۴۰ سال سابقه در میان چپ انقلابی (شعله ئی ها) " را ورد زبان بی لگام و سرگردانش ساخته ، در واقع رگ و پی و خونس از ریب و ریا و کذب و دروغ آگنده است . این انسان بیرحم و قسی القلب (زمانی که رفیقش می پنداشتم) بر هر کی در جریان شعله جاوید بر افراشته تر از دیگران بود ، وی را با بی ننگی نشانه رفته مورد اهانت و مذمت قرار می داد و همواره تخریب می نمود ، تا دستور استادان استخباراتی اش را به منصفه اجراء درآورده گویا ذهنیت من را از باور به پیشتانان جنبش انقلابی کشور پاک سازد . از هرکدام که به نیکوئی نام می بردم این جاسوس وی را متهم به انحراف از اصول مائوئیزم می نمود . گویا مرا رفیقانه تصحیح می کرد و شناختم از این شخصیت ها را به اصطلاح " تکامل " داده و به خیال خودش منزله از ذهنگری می نمود، غافل از اینکه شگرد نا پاک و تخریب رذیلانه این تمثیل گرمتعفن وجدان ، مرا به تفکر و کنجکاوی در باره خودش و امیداشت (بعدها به همین سبب به بازتاب نظرات و دروغ گوئی های وی در باره شخصیت های برجسته انقلابی کشور میدان برآمد بیشتر می دادم تا عمق شخصیت وی را به درستی ارزیابی بتوانم).

در اوایل آشنائی ما ، از جانب این شخص مضحک و کارتونیک سیاسی - اطلاعاتی کهنه پیخ ، باید بالای ذهنیت من گویا کار صورت می گرفت ؛ زمانی که در باره نوشته یک تن از جاسوسان افشاء شده سازمان کی جی بی داکتر اکرم عثمان با این مکار نابکار وهرزه گوی بی اعتبار صحبت کردم و گفتم " اکرم عثمان در نوشته اش رستاخیز را در زندان پلچرخی زیر اداره خلقی های وحشی یک مسلمان

نشان داده و تلاش کرده وانمود سازد که وی از مرگ می هراسید. " این پولیس سیاسی عصبی مزاج چنین گفت :

« داکتر اکرم عثمان راست نوشته ، من رستا خیز را می شناختم او یک اپورتونیست بود روزی او را در حالی که عریضه ای در دست داشت دیدم از وی پرسیدم این کاغذ چیست به من گفت در خواست شمول در (به خاطر نمانده از کدام ریاست در چوکات دولت آن وقت نام برد) می باشد . برایش گفتم " تو نمی دانی که (آنجا) یک جای اسلامی است چطور به آنجا درخواست قبولی میدهی " رستاخیز با بی تفاوتی در جوابم گفت :

" این مسایل مهم نیست آدم باید مبارزه کند "

جاسوس پنهان شده زیر نام "پولاد" با نفرت و خشم آشکار در باره زنده یاد رستاخیز حرف می زد . من این موضوع را در همان وقت با رفقاء در میان گذاشتم که همه این اتهام به رستاخیز را نا جوانمردانه خواندند ["غفور صاحب" هرگاه انکار کند و یا اگر کبیر توخی به وی اتهام زده باشد رکیک ترین اهانت نثار اتهام زن و یا انکار کننده باد] .

جاسوس کهنه پیخ غفور سنا تا زمانی که از زیر پرده ریب و ریا بیرون کشیده نشده بود و چهره اصلی وی بر ملا نشده بود ، در اوایل آشنائی ما (برای این که خودش را بیشتر به من نزدیک کرده بتواند) صرفاً از میان تمام جنبش انقلابی کشور تنها و تنها از زنده یاد رفیق مسجدی به "نیکوئی" یاد نمود :

« با استاد مسجدی کدام شناختی نداشتم زمانی که در ولایت هرات تدریس می نمود در میان اهل معارف و فرهنگ از محبوبیت خاصی برخوردار بود . قسمی که در هنگام بازگشتش به کابل در میدان هوایی هرات ازدحام دوستدارنش تا حدی زیاد بود که قوای امنیتی میدان هوایی بدرقه کنندگانش را متفرق ساخت »

از این که غفور خان سنا که با استاد مسجدی به گفته خودش کدام شناختی نداشت چرا به آنجا تشریف برده بودند این دیگر بستگی به کار و بار استخباراتی ایشان داشت .

زمانی که ماسک شعله ای را از صورتش برداشتم جای تعریف این جاسوس را بی حرمتی گرفته از نهایت بغض و نفرت و کینه به وی و رفقای اعدام شده ساوو ، بی حرمتی نمود [می گویند : " انسان اکثراً در هنگام خشم زیاد برخی مطالب را خلاف میل خود بر زبان می راند] . مسلماً غفور این جاسوس افشاء شده و در اوج درماندگی و فرومایگی نفرت و کین طبقاتی و مزدوریش را در رابطه با شهدای ساوو بر ملاء ساخت وگپ دل چرکین و پر از کینش را بر روی کاغذ شکل داد ، تا اندکی سوزش زخم ناسورناشی از افشاء شدنش ، اگر امکان داشته باشد، تسکین یابد .

غفور سنا (پولاد) که حالا به مثابهٔ یک جاسوس وامانده و سیه روی افشاء شده در جامعه معرفی شده [و مثل همتایش صادق ظفر - پولادگر " - که بوی گند جسد پوسیدهٔ استخباراتی اش مشام خوانندگان را می آزد] ، بوی برده و متوجه شده که ابعاد رازش (راز تخریب شخصیت های شناخته شده جنبش چپ انقلابی کشور توسط وی) از جانب من افشاء شده ، بادیده درآئی یک خویدگی و بر زمین ذلت خوردگی سنگ احترام به رهبران و پیشتازان جنبش انقلابی را به سینۀ پرکینش می زند و با مظلوم نمائی (همان مظلوم نمائی و مسلمان نمائی که در جبههٔ گلران - جبههٔ اخگری ها - در برابر اخوان می کرد) ادعا می کند که اینها به من اتهام می بندند که من به شهدای جنبش انقلابی بی حرمتی کرده ام . هزار پخسه تف آلوده به نصور سر باند های اخوانی جبههٔ گلران (که تو در نقش " حکیم جی " مشکلات گویا "صحی" آنان را رفع می کردی) بر رویت باد!

این پولیس سیاسی برملاء شده در نوشتهٔ اخیرش (" اتهامات دروغین... " مؤرخه ۱۸ اگست ۲۰۱۳) با نهایت بیشرمی و هرزه خوئی و دیده درآئی خنده دار خودش را به یک تن از اسطوره های جنبش چپ انقلابی چسپانده و با زیرکی و باریک نگری مختص به پس گردنی خورده ها از نزدیکی و هم صنفی بودن با زنده یاد رستاخیز دم می زند که کسب هویت شعله ئی بدین شگرد نماید.

حال با دقت ببینیم که داکتر سنا " پولاد " این پولیس سیاسی چند بُعدی چه نوشته :

« وبیش از کبیرتوخی عبد الاله (رستاخیز) رامنحیث همصنفی دوران »

مکتب متوسطه ولیسه وبعد دردوران فعالیتهای جریان دموکراتیک نوین

از نزدیک می شناختم. »

پولیس سیاسی به شخصیتی که به جاویدانگی پیوسته پناه برده از نام و نشان وی می خواهد استفاده نموده خودش را به وی بچسپاند ، اگر رستاخیز زنده می بود مسلماً این جاسوس همه چیز فروخته ، وی را نیز با بی شرافتی و طبق وظیفهٔ استخباراتی (جاسوسی) نفی می کرد . حال باز هم گویا پاد زهری در این زمینه پخش کرده تا بد گوئی و مذمت وی از رستاخیز را که پیشبینی می کرد از طرف من به میان کشیده خواهد شد ، بی اثر و بی ضرر بسازد (پولیس سیاسی غفور سنا از این به بعد از آنانی که نزد دم بد گوئی نموده در نوشته هایش اسم خواهد برد و خودش را نزدیک به آنها نشان خواهد داد) .

هر گاه ضرورت افتد در این باره بازهم خواهم نوشت .

پولیس سیاسی ، یعنی غفور سنا در نوشته ["اتهامات دروغین (۲) صفحه ۴] چنین می نویسد:

« کبیرتوخی! تو چگونه از زندان باندهای مزدور و آدمکش خلقی

پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای "شوروی" زنده برآمدی؟ در حالیکه

دیگر اعضای "ساوو" که بنا بر قول خودت "ساوو" هیچگونه فعالیت نظامی

علیه رژیم مزدور خلقی پرچمیها و ارتش متجاوز سوسیال امپریالیستهای

اشغالگرهم نداشته است وبه اصطلاح خودت " بینی پشک راهم خون نکرده است "، اعدام شدند؟! »

این اجنت کوره دیده و باتجربه آیا در همان اوایل که با من آشنا شد و بعداً "رفیق" ، چرا این مسأله (" مسأله مهم ") در ذهن آلوده اش خطور نکرد و چنین پرسشی را مطرح ننمود . از آن تاریخ تا کنون (به گفته خودش مدت شش سال) سپری شده و خاطرات زندانم به سه جلد رسیده که نشر شده (جلد چهارم آن روی دست است) چنین پرسشی را مطرح کرده است تا به زعم بیمارش مرا مثل خود وابسته و مزدور نشان بدهد . «آقای پولاد!!»، من آن گونه که خودت از چنگ مجددی با گفتن یک جمله که اهل مجلس وی گفته بود "شعله ئی است" وبدون معرفی نمودن یک شعله ئی به ISI یا CIA و دیگر مراکز استخباراتی [که مجددی افتخار عضویت تمام مراکز جاسوسی را دارد] خودت را گویا در " جمله همکاران نپذیرفت " ؛ اما افتخار همکاری را محترمه خانم صاحب به دست آورد. من هم مثل خودت با یک جمله مجددی گونه ("مصالحة ملی") رها شدم ؛ اما با این تفاوت که خودت مثل پشک مجددی دست نوازش بر سرت کشیده شد و باعزت و احترام برایت کار مشکل داده نشد و در عوض ترا با انجوهای نان و آب دار مرتبط ساختند تا در آنجا به شکل دیگری کار و بار استخباراتی ات را سازمان دهند . من ۸ سال از بهترین ایام عمرم را با شکنجه ها و تحقیر ها سپری نمودم و تمام فامیلم به اندازه خودم در این رنج و عذاب که با داران روسی تو و صادق ظفر برای آزادی خواهان به وجود آورده بودند ، سهم داشتیم و خانم و کودکانم مجبور بودند برای خبر گیری از من از صبح تا شام پشت دروازه زندان و خاد به انتظار پرزه خطی از من (در گرما و سرمای کشنده) ایستاده شوند . من هم مانند هزاران زندانی دیگر برمبنای مصالحه ملی دولت دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی بدین گونه رها شدم . «آقای پولاد!!» بین رها شدن وزنده ماندن من از چنگال خون آشام خاد وزندگی ننگین خودت در انجوه های مقیم پاکستان (که جاسوسان بو کش به شمول تازه نفسی مثل تو (و صادق ظفر قبلاً) که با آنها همکار شده بودید ، انقلابیون را شکار می کردند - شما هم - تا در معبد خدایان انجو رها آنها را قربان نمایند) تفاوت از زمین تا آسمان است .

حال ببینیم غفور سنا (پولاد) که به آرزوی درج "تقریظ" اش در جلد اول خاطرات زندانم بود تا خودش را در زمره شعله ئی ها ثبت تاریخ مبارزاتی جنبش انقلابی کشور و جنگ مقاومت مردمش نماید ، چگونه در تقریظ چاپلوسانه اش (نه نقد) در باره فردی که در نوشته های کنونی خود به وی حمله استخبارتی نمود ، در اوج خشم استخبارتی و نهایت کینه علیه جنبش انقلابی کشور و اعضای فدا کار و تثبیت شده اش، (این قلم) را " جاسوس " می خواند ؛ چگونه به ستایش می پردازد اینک بخشی از متن اصلی تقریظی را که یک جاسوس نفوذی اکسا (بعداً کام و خاد) ، یعنی داکتر غفور سنا = ثنا (پنهان شده زیر نام مستعار " پولاد) برای جلد اول خاطرات زندانم نوشته است به آرزوی اینکه بتواند موضوع چگونگی تسلیمی دشمنان دیرینه اش ، یعنی شعله ئی های کمیته

مرکزی سازمانی را که در آن نفوذ نموده و تا سطح کمیته مرکزی آن سازمان خزیده بود را توسط من در خاطرات زندانم بگنجانم و خودش را بر آنان رجحان و برتری دهد!؟

« بقلم پولاد »

« این نوشته در مورد خاطرات زندان - به لحاظ محتوی - اولین نوشته نوشته است که گزارشات درون زندان و بعبارت {به عبارت} دیگر گوشه {گوشه ای} از جنایات سوسیال امپریالیسم شوروی و مزدوران خلقی پرچی و خادی اشرا {را- جدا} در زندان پلچرخ بیان می کند. این نوشته توسط یکی از اعضای جنبش کمونیستی کشور به رشته {رشته} تحریر درآمده است که خود در جریان ۸ سال شکنجه های جسمی و روحی دژخیمان KGB و خاد را بر تمام وجودش لمس کرده و روح و روانش از آن متاثر {متاثر} شده و شاهد زنده وقایع و مسایل درون زندان نیز بوده است. رفیق نویسنده بحیث {به-جدا} یک کمونیست معتقد به (م . ل . ا .) موضوعات مندرج در این نوشته را از دید ماتریالیستی و با ژرف بینی خاصی مورد تحلیل و تجزیه قرار داده و به همه {همه} قضایا و وقایع درون زندان از همین دید نگریسته است ؛ از اینرو این نوشته سند حایز اهمیتی است برای فعالان جنبش انقلابی کشور و سایر جریانات مترقی ، خاصاً نسلهای مبارز در آینده .

نگارش این خاطرات در حقیقت بازگوکننده گوشه {گوشه ای} از جنایات سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچی ها در زندان هولناک پلچرخ و سایر زندانهای کشور است. زندان مخوف پلچرخ بحیث {به- جدا} بزرگترین زندان رژیم که در آن هزاران انسان مترقی و آزادی خواه که به «جرم» آزادی خواهی و حق طلبی آنها توسط استعمارگران سوسیال امپریالیست و رژیم مزدور به اشکال مختلف تحت شکنجه های غیرانسانی قرار داده شدند تا پژواک آزادی خواهی و فریاد حق طلبی آنها را خاموش کنند. در زندان پلچرخ شیوه های مختلف شکنجه های جسمی و روحی که طی چند ده سال دژخیمان KGB و سازمانهای اطلاعاتی سایر کشورهای بلوک سوسیال امپریالیستی علیه زندانیان آزادی خواه {آزادخواه} و مخالف رژیم حاکم در کشورهای شان بکار {به-جدا} گرفته بودند ، بر زندانیان اعمال کردند .

سرنوشت یک زندانی مبارز انقلابی بعد از آنکه ظاهراً جریان استنطاق و شکنجه های جسمی فروکش می کند (در صورتی که زندانی از جوخه های اعدام نجات حاصل کند)، مرحله {مرحله} دیگری از شکنجه بر وی آغاز می شود ، یعنی شکنجه

های روانی فرساینده و دوام دار که در طی سالها اثرات وخیمی را بر روان و شخصیت زندانی بجا {به-جدا} می گذارد. « زندگی » در شرایط زندان منجمله محیط غیرصحنی سلول زندان ، رژیم غذایی بی کیفیت و غیرصحنی ، عدم شرایط حداقل لازم برای خوابیدن ، عدم امکان برای زندانی که در وقت معین بتواند رفع حاجت نماید (دشمن از این طریق نیز روز چند بار زندانی را روحاً مورد شکنجه قرار می دهد) و هم چنان محیط اجتماعی ناهمگون سلول های زندان که افراد زندانی را با عقاید و افکار و سرنوشت گوناگون سیاسی و اجتماعی برای سالها در زیر یک سقف نگه میدارند . این همه مسایل که زندانی بیشتر ساعات شب و روز به آن مواجه است و هر مورد آن فشار بر اعصاب و ضربه بر احساسات و روان او وارد میکند . و نیز چگونگی برخورد زندان بانان {زندانبانان} بی رحم و جانی (که آگاهانه عناصر لومپن و اوباش و بی خاصیت و سادیست که کوچکترین احساس انسانی در برابر زندانی و یا هیچ انسان دیگری ندارند برای اینکار انتخاب و گمارده می شوند) و نیز توهین و تحقیر و دشنام زندانیان به اشکال و شیوه های مختلف بوسیله {به-جدا} همین قماش دژخیمان و مسئولین جانی و بیرحم زندان ؛ اینها و مسایل دیگر آگاهانه و حساب شده جهت شکنجه جسمی و روانی زندانی برای مدت طولانی جهت شکستادن و خرد کردن شخصیت او و فرسودگی و ناامیدی وی صورت می گیرد. و نیز خود مسئله {مسئله} اسارت و محرومیت از آزادی فردی و اجتماعی و قرار گرفتن در حالت انتظار در سرنوشت ظلمتبار و محرومیت از عادی ترین حقوق انسانی مسایلی اند که اثرات بد و وخیمی را بر روح زندانی بجا {به-جدا} می گذارد. این همه مسایل

بعلاوه

{به-جدا} نگرانی زندانی نسبت به فامیل اش {فامیلش} و سلب تحرک اش {تحرکش} از عرصه {عرصه} مبارزه طبقاتی که در جهت رسیدن به آرمان های والا ایش جد و جهد می کرده است ؛ و اسارت او در چنگال دشمن زبون و پست فطرت ؛ اثرات نهایت ناگواری را بر روان و افکار زندانی بجا {به-جدا} می گذارد . تجارب علمی (روان شناسی و روان درمانی) نشان می دهد که شکنجه های جسمی و روحی و فشارهای روانی مداوم و بیدار خوابی (خاصتاً که دژخیمان عمداً خواب زندانی را اخلال می کنند و زندانی را ناگهان از خواب بیدار کرده و به اتاق شکنجه می برند) زمینه را هر چه بیشتر برای ابتلای او به بیماری افسردگی آماده می سازد . البته این بیماری نظر به وضعیت روحی و طرز تفکر افراد زندانی و موجودیت زمینه های مقاومت نزد آنها بدرجات {به-جدا} مختلف از خفیف تا شدید فرق می کند. بر همین علت است که بعضی از زندانیان اقدام به خودکشی می کنند. این اقدام ناشی از حالت

روانی ایست که زندانی بآن {به-جدا} دچار شده است . عبارت {به-جدا} دیگر دشمن او را تا چنین حالتی رسانده است. همچنان اثرات بد ناشی از شکنجه های جسمی غیرانسانی از قبیل ضرب و شتم شدید ، شوک برقی ، به فرق آویزان کردن برای مدت طولانی ، غرق کردن مصنوعی، قراردادن متهم در زیر قطرات مداوم آب ، و نور شدید چراغ ، آرایش صحنه های تصنعی اعدام و سوختاندن اعضای بدن (منجمله {من جمله} گذاشتن پلک برقی درمجرای تناسلی مردان و یا درمهبیل زنان متهم) و تجاوز های جنسی بعلاوه {به-جدا} شکنجه های فوق برخورد کردن شخصیت زندانی و شدت بیماری روانی او اثرات نهایت وخیمی رابجا {به-جدا} می گذارد. این افراد بعد از رهائی از زندان تا سالها خواب آرام ندارند و قسمت اعظم شبها را دچار کابوسها و صحنه های وحشتناک می شوند. همه {همه} این جنایات غیرانسانی بوسیله {به-جدا} باند های تبهکار و جانی و خود فروخته {فروخته} خلقی پرچمی ها و خادی های جانی و اعضای مخوف KGB در زندانهای مخوف رژیم بر ده ها هزار انسان آزادی خواه {آزادخواه} و میهن دوست و انقلابی این سرزمین برای یک ونیم دهه اعمال شده است که هر خواننده {خواننده} با درک و با احساس و دارای شعور اجتماعی سالم می تواند آنرا به ارزیابی بگیرد.

نگارش خاطرات زندان، افشای این اعمال وحشیانه و ضدانسانی و جنایات سخیف در درون زندانها من حیث گوشه {گوشه ای} از جنایات هولناک رژیم باندهای خلقی پرچمی و شبکه های پولیس سیاسی آنها (اکسا، کام و خاد) و سوسیال فاشیستهای روسی در طی یک ونیم دهه علیه خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان در خارج و داخل زندان هرچه بیشتر ماهیت جنایتبار این رژیم مزدور و بااداران روسی آنها را برملا میسازد. در این نوشته نه تنها به شیوه ها و اشکال شکنجه های روانی و جسمی و برخورد های غیرانسانی مشخص مسئولین زندان و دژخیمان آن در برابر زندانیان پرداخته شده ؛ بلکه نویسنده مشاهدات عینی و برداشتها و تحلیل هایشرا {را-جدا} از عملکرد های گوناگون رژیم در مورد نابود سازی شخصیت های مترقی و مبارز مردمی در بند شان در درون زندان و گسترش آن به بیرون از زندان (تا از این طریق بتوانند روحیه {روحیه} مقاومت هزاران فامیل متعلق به زندانیان و بخشهای از مردم رادر جامعه تضعیف کنند) به خوبی انسجام بخشیده و به دسترس خواننده قراردادده است. اما در عمل دشمن حد اکثر نتوانست باین {به-جدا} هدف شوم اش {شومش} برسد و مقاومت و مبارزه هم در داخل زندان و هم در خارج زندان علیه سوسیال فاشیستهای روسی و مزدوران وطنی آنها ادامه یافت.

مسایل مهم مطرح شده در این نوشته:

- یکی از موضوعات مهمی که در این نوشته به آن پرداخته شده است؛ نیرنگها و ترفندها و تزویرهای رژیم مزدور و اشغالگران روسی است که علیه زندانیان آزادی خواه {آزادبخواه} و مبارز و انقلابی بکار {به-جدا} برده اند. چیزی که در خاطرات زندانیان مترقی و مبارز کشور در گذشته در دوران رژیم سلطنت ظاهرشاه و جمهوری داوود خان کمتر به آن اشاره شده و بیان نشده است؛ موضوع اینکه عناصر خادپست و یا دیگر گماشتگان اشرا {گماشتگانش} به نام متهم به عضویت یکی از سازمانهای انقلابی در داخل سلول های زندان در پهلوی زندانیان جای داده و این عناصر خود فروخته با مهارتهای خاصی که از KGB و خاد آموخته بودند، زندانی شکنجه شده و شدیداً ضربه دیده جسمی و روانی را به شیوه های مختلف اغوا کرده و بدین طریق حرفها و اسرار نهفته و ناگفته آنها را که در زیر شکنجه های غیرانسانی اظهار نکرده اند تا حدامکان گرفته و به اطلاعات زندان می رساندند. نه تنها این عمل خاینانه را در برابر زندانیان سیاسی مربوط به سازمانهای مترقی و انقلابی کشور که حتی علیه توده های عامی «مجاهد» مربوط به یکی از تنظیم های جهادی کاملاً بی اطلاع از ترفندهای رذیلانه {رذیلانه} روسها و مزدوران آنها نیز انجام می داده اند. این خطرناکترین شیوه «اعتراف گیری» بوده که تاحدی رژیم و ارتش روسی توانستند تعدادی را اغوا کرده و «سند محکومیت» آنها را تهیه کنند. در این نوشته این ترفند دشمن به خوبی مورد شناسائی و تحلیل قرار گرفته و افشاء شده است

- هم چنین به تصویر کشیدن شرایط و محیط اجتماعی زندان که زندانیان انقلابی طی سالهای متمادی در آن بسر {به-جدا} برده اند و همچنان صدمات روانی اعضای فامیل زندانی و هدف شومی که اشغالگران روسی و رژیم مزدور آنها از آن داشته اند، به خوبی توسط نویسنده تشریح شده است که بسیار آموزنده است.

مسائل مطرح شده در این نوشته مربوط به بیان خاطرات گذشته نیست که زمان آن گذشته باشد، بلکه اینها تجارب عینی یک مبارز مردمی است که با وجودیکه در چنگال خونین دشمن اسیر بوده لکن به شیوه ها و اشکال مختلف و با احساس مسئولیت و تعهد به ادامه راه مبارزاتی اش، از مبارزه برضد {به-ضد} اشغالگران روسی و مزدوران داخلی آنها باز نایستاده و قدم عملکردهای خاینانه و جنایات دشمن را ثبت دفتر ذهن اش {ذهنش} کرده و اکنون برشته {به-جدا} تحریر درآورده است. نگارش این خاطرات و افشای این گوشه از جنایات سهمگین سوسیال امپریالیستهای روسی و باند های جانی و میهن فروش خلقی، پرچمی، خادی و سازائی و دیگر عوامل روسی و عملکرد های آن عده از عوامل تنظیم های ارتجاعی اسلامی و دیگر سازمانهای روسی غیر از پرچمی خلقی و خادی که در زندان

در همکاری با عوامل جنایتکار رژیم قرار داشته اند، علیه زندانیان انقلابی مردمی عمدتاً منسوبین جریان دموکراتیک نوین (شعله ایها) ؛ در واقع تاریخ حاکمیت ننگین و جنایتبار آنهاست که به دسترس نسل کنونی و نسلهای آینده کشور قرارداد شده است. چون تاسم و استثمراست مقاومت و مبارزه ادامه دارد و طبقات ارتجاعی و امپریالیسم هم باتمام نیرو با چنگ و دندان از موقعیت ننگین خود دفاع می کنند و در این مسیر پر مخاطره زندان و شکنجه و سرباختن در راه تحقق آرمان خلق همیشه در انتظار نیروهای انقلابی که در جهت نجات توده های خلق و تمام بشریت از سلطه و ستم امپریالیسم و ارتجاع می رزمند ، قرار دارد . از اینرو این خاطرات میتواند در ارتقای سطح آگاهی نسل انقلابی و مبارز کشور از نوعیت شکنجه های جسمی و روانی و ترندهای رذیلانه دشمن و آشنائی به فن مبارزه با پولیس سیاسی دشمن کمک کند . گزارشات از واقعیات عینی درون زندان که هر زندانی خصوصاً زندانیان انقلابی مردمی بیشتر از همه در معرض توجه دشمن قرار داشته اند و بیشترین فشار دشمن در خرد کردن و یا نابودی آنها متمرکز بوده است ؛ از اینرو این خاطرات بخشی از تاریخ مبارزات جنبش انقلابی و توده های خلق کشور را تشکیل میدهد.

- در این نوشته رفیق توخی سعی کرده است تا از خاطرات و تجارب تلخ ؛ اما آموزنده مبارزین انقلابی سایر کشورها خصوصاً مبارزین انقلابی کشور ایران که در طی چندین دهه {دهه} اخیر در زندانهای دولت ارتجاعی شاه و زندانهای رژیم خونخوار جمهوری اسلامی بدست {به-جدا} دژخیمان هردو رژیم ضد مردمی و وحشیانه شکنجه شده اند و سالهای متمادی در زیر شکنجه های جسمی و روانی در سلولهای زندان بسر {به-جدا} برده اند ، در نگارش این اثر بهره جوید .

- تذکار موضوع و افشای جنایت شنیع مزدوران خلقی، پرچمی، خادی و باداران روسی آنها مبنی بر اینکه قبل از اعدام زندانی خون آنها را کشیده و یا اعضای داخلی بدن آنها را می کشیده اند ، یکی دیگر از جنایات ضد بشری رژیم سفاک و سوسیال امپریالیستهای خونخوار است که در این نوشته گنجانیده شده است.

- موضوع قابل توجه دیگر تعقیب عده {عده ای} از زندانیان مربوط به جنبش انقلابی کشور بعد از رهائی از زندان در داخل کشور ویا در پاکستان توسط خاد به همکاری برخی از تنظیم های اسلامی خصوصاً حزب اسلامی گلب الدین و سیاف، حزب وحدت اسلامی، جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظارمسعود و همکاری سازمان های مخفی دولت پاکستان و ایران ربوده شده و خاینانه به قتل رسیده اند. تعداد آنها به چندین تن می رسد . از جمله اختطاف و قتل رفیق سهراب (سلطان معلم) عضو

مرکزی سازمان پیکار برای نجات افغانستان درپشاورپاکستان . به آرزوی صحت‌مندی و موفقیت مزید رفیق توخی تا در جلد دوم این اثر از چگونگی مقاومت و مبارزه و نظرات و مواضع اعضای جنبش انقلابی و سایر جریانات مترقی کشور در زندان پلچرخی مطالب بیشتری نوشته و آنرا تکامل بخشد»

پایان تقریظ غفور سنا "پولاد"

خوانندگان نهایت عزیز!

متنی را که در بالا از نظرتان گذشت، از قلم غفور سنا "پولاد" ترواش نموده است، یعنی همان کسی که اینک، هر آنچه فحش و ناسزای و اتهام سیاسی و اخلاقی بلد است، نثارم می‌کند. و اما این که چرا چنین است و چرا کار بدینجا کشید، به امید آن که در آینده چگونگی تکامل و آشکار شدن این پروسه را با دقت و تفصیل کامل از نظر بگذارنیم، همینقدر یاد آور می‌شوم:

از همان نخستین روز های مطالعه چنین متن بلند بالا و تملق آمیز برایم یقین حاصل شد، که با فرد بی شخصیت و متملقی رو به رو هستم که با توازن رفتاری به هزاران فرسخ فاصله دارد. یعنی این که فردی با چنین ظرفیتی در تملق گوئی، می‌تواند فردای دشمنی با همین حدت و شدت به دشنام، تهمت و افتراء نیز بیاغازد. تجربه نشان داد که حدسم در بابت "پولاد" درست ثابت شده، این انسان بی شخصیت تمام آن چاپلوسی‌ها را صرف به منظور آن انجام داده بود تا.....

ادامه دارد

یاد داشت :

مطالب داخل گروه به رنگ سرخ ، تصحیح اشتباهات املائی " پولاد " می‌باشد .